

شناخت مباني فكري فرقه تكفيري وهابيت و تاثير آن بر واگرائي مذهبي در جهان اسلام

شناخت مباني فكري فرقه تكفيري وهابيت

و تاثير آن بر واگرائي مذهبي در جهان اسلام

*دکتر مهدي ناطمي اردکاني

**دکتر محمد جواد الوندي

***محمد باقر منصورزاده

چکیده

در پژوهش حاضر سعي مي شود با مشخص نمودن شاخص هايي همچون عقل گريزي و طاهريني براي فرقه وهابيت ، تاثير آن را بر واگرائي مذهبي در جهان اسلام مورد تبیین قرار دهيم . مهم ترين شاخص براي واگرائي مذهبي در جهان اسلام نيز پديده خشونت و تروريسم تعريف شده است ، که در جريان هاي تکفيري هم چون القاعده و طالبان تبلور مي يابد . يافته هاي پژوهش حاضر که مبتني بر چارچوب تبار شناسي فوکو تنظيم شده است ، حاكي از اين مي باشد که در برهه هايي از تاريخ اندیشه اسلامي هم چون روي کار آمدن

اندیشه های ابن حنبل، ابن تیمیه، و محمد بن عبدالوهاب همواره قدرت های سیاسی نقش بسزایی ایفا نموده اند. در واقع این قدرت سیاسی بوده است که مولد دانش و اندیشه این چهره های تاثیر گذار در جهان اسلام بوده است.

واژگان کلیدی: فرقه وهابیت، عقل گریزی، خشونت، واگرایی مذهبی، تبار شناسی فوکو

*عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

**عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

***نویسنده مسئول: محمد باقر منصورزاده دانشجوی دوره دکتری تخصصی اندیشه سیاسی واحد علوم

و تحقیقات تهران

بیان مسئله

اندیشه فرقه وهابیت و حرکتهای منبعت از آن در جهان اسلام تحركات گسترده ای را در طول دهه های اخیر بوجود آورده است به گونه ای که نظر اکثر سیاستمداران جهان اسلام و نظام بین الملل را به خود معطوف داشته است.

این جریان تکفیری توانسته است با اقدامات خود در برخی از کشورهای اسلامی، در قالب گروهها و حرکتهای رادیکال نیروهای عمده ای را به خود جذب کرده و در خدمت اهداف تندروانه خود به کار بگیرد.

این جریان با تحركات خشونت آمیز خود به جنگهای مذهبی و نا آرامیهای اجتماعی در جوامع مختلف دامن زده، که گروه داعش یکی از شدیدترین وجوه این تفکر متحجرانه می باشد و اتفاقاً به صورت مستقیم و غیر مستقیم از جانب حکومت آل سعود و ایالات متحده و انگلستان حمایت می شود.

نگارنده این سطور با توجه به موضوع بحث معتقد است برای شناخت ریشه های سیاسی و تاریخی این تفکر می بایست بازخوانی مجددی از تاریخ اندیشه و تاریخ سیاسی اسلام از زمان حکومت بنی امیه و بنی عباس به بعد داشته باشد به عبارت دیگر به نظر می رسد که شکل گیری این جنبش در قرن 17-18 میلادی، آن هم در جامعه عربستان و به ویژه ناحیه نجد، مبتنی بر ویژگی های خاصی می باشد که به طور خلاصه در بعد تاریخی باید به آرای ابن حنبل و ابن تیمیه (به عنوان آبخوران اصلی تفکر محمد بن عبدالوهاب) در عرصه نظری و ایدئولوژیک و نیز حکومت های بنی امیه و بنی عباس معطوف نمود.

در مبحث ریشه های سیاسی نیز باید تبیین نمود که چه عواملی منجر شد به آن که زمینه رشد و تکوین افکار محمد بن عبدالوهاب در جامعه عربستان که آن زمان بخشی از امپراطوری عثمانی بود فراهم شود. به طور کلی دو دیدگاه در تحلیل جریان وهابیت بویژه در بعد سیاسی آن وجود دارد. دیدگاه اول با استناد به کتابهایی چون خاطرات مستر همفر و یا تاریخ آل سعود، ابن عبدالوهاب و آل سعود را دست پرده استعمار انگلیس و یا مورد حمایت یهودیان می داند و همه مسائل را با خارج و بیگانگان مرتبط می داند و با غفلت از زمینه ها و مسائل داخلی به دنبال یافتن انگیزه های مذهبی و اصلاحی برای این جنبش نمی باشند. تمرکز دیدگاه دوم بر این است که جنبش وهابیت یک جریان اصلاح طلبی دینی با انگیزه های مذهبی می باشد. که تأثیرات مهمی را بر تاریخ جهان اسلام گذاشته است. در یک نگاه عمیق تر به نظر می رسد با توجه به وضعیت خاص جهان اسلام در قرون 17-18 یافتن پاسخ مناسب را برای عوامل شکل گیری این جنبش باید در عرصه های گوناگون تاریخی و سیاسی بررسی نمود، تا بتوان به درستی نقش این جریان را بر عدم اتحاد و انسجام در جوامع اسلامی و واگرایی آن ها مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. شناخت فرقه ها و تفکرهای گوناگون به ویژه در عرصه دین این اهمیت را دارد که محققان را با زوایای عقلانی و صحیح دین آشنا می سازد. جریان تکفیری وهابیت با تعریفی که از نگاه خود نسبت به اسلام و آموزه های آن ارائه می دهد، مناسبت چندانی با تفکرات ناب محمدی ندارد. به همین علت این پژوهش بر آن است که به طور صحیح ریشه ها و عوامل اندیشه ای این جریان را تبیین نماید تا تصویر مطلوب و مقبول تری از دین مبین اسلام ارائه نماید. یکی از چالش های مهم این تحقیق بررسی و تبیین ریشه های فکری می باشد که در مجموع باعث شده است که این اندیشه افراط گرایانه به تدریج در جهان اسلام شکل بگیرد و در قالب یکی از حرکت های اسلامی در بین اهل سنت رواج پیدا کند و به عنوان یک ایدئولوژی حکومتی مستقل در عربستان تعین و از حمایت غیر مستقیم، آمریکا و انگلیس برخوردار شود. در این پژوهش در پی یافتن پاسخ به این سئوالات می باشیم :

1- مبانی فکری فرقه وهابیت چیست ؟

2- فرقه وهابیت چگونه بر واگرایی مذهبی در جهان اسلام موثر بوده است ؟

پیشینه ادبیات موضوع پژوهش

کتاب وهابیت، مبانی فکری و کارنامه عملی آن یکی از آثار و تالیفات آقای جعفری سبحانی در این عرصه می باشد. این کتاب به تحلیل مکتب وهابیت پرداخته است و حقایق علمی را این فرقه را به زبان ساده بیان نموده است. موضوع این کتاب، تشریح مبانی فکری وهابیت بوده و برخی از جنایات عملی آن را مورد بحث قرار میدهند. این کتاب در سال 1387 توسط انتشارات دانشگاه امام صادق به چاپ رسیده است.

کتاب کالبد شکافی عقاید وهابیت منبع دیگری است که توسط حمیدآ رفیعی به رشته تحریر در آمده است و به موضوعاتی هم چون توحید از دیدگاه وهابیت، وهابیت و سنت پیامبر، وهابیت و متون اسلامی و موضوعات دیگری می پردازد.

احمد علی خسروی در کتاب بررسی وهابیت و ریشه های تاریخی وهابی گری به دنبال بررسی عوامل گسترش این فرقه است و هدف آن جلوگیری از ایجاد و رشد این فرقه در میان جوامع اسلامی عنوان می شود.

اکبر اسد علیزاده در مقاله ای با عنوان، ریشه های تاریخی و نحوه شکل گیری وهابیت به بررسی زمینه ها و عوامل گسترش این فرقه می پردازد. او به خوبی به بررسی ریشه های فکری این جریان از جمله ابن تیمیه، عبدالوهاب و هم چنین ارتباط این فرقه با عربستان سعودی و دولت های استعماری پرداخته است.

از دیگر منابع مطرح در زمینه فرقه وهابیت میتوان به کتاب جنبش های اسلامی معاصر به قلم دکتر سید احمد موثقی و هم چنین کتاب تاریخ اندیشه های سیاسی در اسلام تالیف آنتونی بلک اشاره نمود.

چارچوب نظری پژوهش

از لحاظ نظری مطالعات در حوزه اندیشه سیاسی اسلامی به ویژه در دوره ی میانه، از دیدگاه های متعددی انجام گرفته است اما اکثر آنها به لحاظ معرفت شناسی، بر مبنای تقدم دانش بر عمل و یا قدرت استوار بوده است و با فرض اصالت دانش و فراتاریخی بودن عقلانیت سیاسی به این نتیجه می رسیم که آن دانش خاص قابلیت تبلور در دوره های دیگر تاریخ را نیز داشته است. (دینانی، 1389: 77) در مقابل این جریان بزرگ از اندیشه های اسلامی که بر تقدم دانش بر قدرت تأکید نموده اند، اندیشه های دیگری نیز وجود دارند که بر تقدم و تفوق قدرت اراده بر دانش معتقدند. (فیرحی، 1385: 13)

در پژوهش حاضر مبنای نظری و تئوریک خود را بر اساس دیدگاه دوم تحلیل می کنیم. لازمه اتخاذ مبنای دوم، وارونه سازی تمام تصورات و فرضیه های است که از نگاه نخست به چشم می آیند. تردیدی نیست که وقتی اراده بر دانش و عمل بر نظریه مقدم می شود، دانش و عقلانیت و تفکر موقعیت فرا تاریخی خود را از دست داده و از مقام معیار حقیقت و ملاک مشروعیت به آینه تمام نمای قدرت در هر دوران

اين اندیشه و تفکر که وامدار نظريه فوکو مي باشد، وقتي براي اندیشه اسلامي جالب تر مي شود که بدانيم برخي از دانشمندان عقلگراي مسلمان چون جاحظ (255 ه.ق) در دوره ميانه بر تاثير پذيري دانش از شبکه قدرت اجتماعي تأکيد داشته اند (ديناي، همان: 79). مهمترين نظريه فوکو را در اين مورد مي توان در تبار شناسي خلاصه کرد.

تبار شناسي مي تواند چارچوب نظري تبیین کننده اي نسبت به موضوع تحقيق باشد. مسئله اصلي در تبار شناسي فوکو اين است که چگونه انسان ها با قرار گرفتن در درون شبکه اي از روابط قدرت و دانش به عنوان موضوعي نهايي مورد مطالعه قرار مي گیرند. (صالحی زاده: 1390، 131)

نگارنده معتقد است تکوين اندیشه وهابيت به عنوان یک تفکر و اندیشه و در واقع فرقه محصول قرار گرفتن در شبکه اي از روابط قدرت میان قدرت هاي استعماري و در راس آن بریتانیا و خاندان آل سعود بوده است، که توان عرض اندام به شيخ بد طينت آل وهاب را داده است و به همین علت چارچوب نظري پژوهش بر اساس تبار شناسي فوکو تبیین گردیده است.

مبارزه پرشور و فراگیر محدثان و فقیهان

بر پایه گزارشهاي بسيار، يکي از رسالتهاي اصلي و مهم فقها و محدثان اهل سنت در قرون نخستين، مبارزه بامعتزله و متکلمان و به تعبير خود آنها بدعتهاي ديني بوده است. معتزله به عنوان سردمداران کلام نه تنها با بيان برخي از دیدگاههاي کلامي و افراط در عقل گرایی، به مخالفت اين دسته با کلام و تفکر عقلي انگیزه بيشتري مي دادند، بلکه احياناً با نيشهاي قلمي و زباني خود عليه حاملان فقه و حديث خشم آنان را بيشتري مي کردند.

طبيعاً نفوذ و اقتدار سياسي اجتماعي و حرف شنوي مردم از فقها و محدثان که با امور عيني و مسائل مورد ابتلاي زندگي مردم سروکار دارند، از معتزله که به صرف مسائل عقلي روي آورده بودند بيشتري بود و اين مهم توانست تا حدود زيادي معتزله را از صحنه اجتماع بيرون کند. از اين جهت بود که خشونت و فشار معتزله بر اهل فقه و حديث در برهه اي از زمان، عواطف فراواني را به نفع فقها و محدثان و به ضرر معتزله برانگيخت و افراد مورد ظلم را قهرمان ساخت، اما فشار و خشونت بر معتزليان که بيشتري از همه بود عکس العملي را در پي نداشت. علاوه بر اين دو عامل، ظهور فرد ميانهجي و اصلاح طلبي چون ابوالحسن اشعري که خود قبلاً از معتزله بود و مکتبي به دور از افراط و تفریطهاي هر دو گروه اهل حديث و معتزله ارائه کرد، توانست ضربه اصلي را بر اين گروه وارد کند. از اين روي بود که

فقها و محدثانی نظیر سفیان، مالک شافعی، ابویوسف و ابن حنبل در آن زمان نه تنها به تحریم کلام و مباحث عقلی می پرداختند و توجه به این مباحث را گناهی نابخشودنی و به سان شرک تلقی می کردند، بلکه متکلمان به ویژه معتزله را گمراه و زندق و سزامند تازیانه و حبس می دانستند. (لمبتون، 1389، 133-135)

اهل حدیث

در آرای اهل حدیث گرچه اختلافات فقهی مذاهب سنی مقبول قلمداد می شود اما راه درست همانی معرفی می شود که احمد بن حنبل در پیش گرفته بود؛ یعنی از دیدگاه این روایت، اعتماد به حدیث و تکیه بر مذهب "سلف صالح" و نه اجتهادات مذهبی فقیهان مختلف. در این دیدگاه همه ابعاد تمدن، فرهنگ و دیانت اسلام فروکاسته می شود به حدیث و احیای "مذهب حدیث". در این دیدگاه نه تنها فلسفه و کلام ورزی مطرود است؛ بلکه حتی مذاهب مختلف تصوف که در اساس بر بستر مذاهب مختلف اهل سنت بالیدند و رشد کردند نیز مشروعیتی ندارند. سلفیان و وهابیان نه تنها با معتزله و شیعه مخالفند؛ بلکه ابوالحسن اشعری را که خود ستایشگر احمد بن حنبل نیز بود بر نمی تابند و مذهب اشعری را با محک مذهب حدیث نقد می کنند. (فاخوری، همان: 154-152)

در این دیدگاه در یک کلمه همه کسانی که به هر مرجعیتی فراتر از حدیث و سنت سلف صالح می اندیشند و باور دارند و یا در شمار شیعیان و تصوف هستند را نمی پذیرند (طباطبایی، همان: 147)

1) آرای ابن حنبل در فقه اهل سنت

واقعیت این است که نه تنها سلفی گری ناچار است تحولات تاریخی مذاهب مالکی و شافعی و حنفی را در نظر نگیرد و سنتهای فقهی و اعتقادی هزار ساله این مذاهب را که در بستری تاریخی هویتهای متحولی یافتند تنها با نوعی ساده اندیشی ایدئولوژیک به مذاهبی سلفی محور تقلیل دهد بلکه همچنین وهابیت و سلفی گری حنبلی همین کار را با مذهب تاریخی حنبلی و احمد بن حنبل و حتی با ابن تیمیه نیز ناچار بوده انجام دهد و عملاً نیز چنین کرده است؛ به نحوی که امروزه از دیدگاه محققان جدید این مسئله پوشیده نیست که ما دو ابن تیمیه و دو احمد بن حنبل داریم؛ یکی آنچه در بستر تاریخی خوانده می شده و یکی آنچه مذهب سلفی جدید علاقمند است از آن دو شخصیت ارائه دهد. (ربانی گلپایگانی، 1385، 3، 1-2)

2) تصویر واقعی احمد بن حنبل و شکل گیری مذهب حنبلی

تصویر واقعی تر از احمد بن حنبل را باید با بازگشتی به آثار و منابع تاریخی و مذهبی دوران

او جستجو کرد. در طی یکی دو دهه اخیر مهمترین منابع حدیثی، فقهی، تاریخی و اعتقادی مرتبط با شخصیت احمد بن حنبل مجال انتشار یافته است. بر اساس همین منابع، تحقیقات تاریخی به ویژه در مغرب زمین درباره شخصیت و اندیشه احمد بن حنبل در چند دهه اخیر بعد از دهها سال بی اعتنائی به تفکر و فقه حنبلی مجال ظهور یافته است؛ درباره خود او و زندگی، مناسبات وی با دیگر مکتبهای کلامی و فقهی، مناسباتش با خلیفگان عباسی و از آن جمله نقش تاریخی او در واقعه "محنه" و رویارویی با سه خلیفه عباسی، مأمون، معتصم و واثق در جریان بحث درباره موضوع "مخلوق بودن قرآن"، واکنش نه چندان همدلانه او به خلیفه متوکل عباسی که بر خلاف اسلاف خویش جانب اعتقاد احمد بن حنبل و همفکرانش را گرفت (لمبتون، همان).

3- ابن حنبل؛ نماینده سنت گراترین جناح اصحاب حدیث

احمد بن حنبل (164-241 ه. ق) از نقطه نظر مذهبی و اعتقادی و آموزشهای دینی وابسته به گرایش و طیف "اصحاب حدیث" بود. اصحاب حدیث هم با "اصحاب رأی" در مسائل فقهی اختلاف نظر داشتند و هم با متکلمان و گرایشهای کلامی ارجائی و معتزلی در مسائل اعتقادی سخت مخالف بودند. با همه این احوال اصحاب حدیث همه یکدست نبودند، و احمد بن حنبل با وجود احترامی که در میان عامه اصحاب حدیث و حتی گرایشهای نزدیک به مذهب امام شافعی داشت با دیگر نمایندگان اصحاب حدیث بغداد تفاوتهایی داشت. این تفاوتها به ویژه در طی واقعه "محنه" نمود بیشتری یافت و از او نماد مقاومت در برابر خواست خلیفه را از یک سو و نماینده سنت گراترین جناح اصحاب حدیث و در واقع نماینده اصیل ترین شکل تبعیت از "سنت" و دوری از انواع "بدعت" در میان ایشان از دیگر سو شکل داد. (جعفریان، 1379: 145)

4- پیروی از "سنت" و مبارزه با بدعت؛ مهمترین آموزه های ابن حنبل

مهمترین آموزه های او علاوه بر تأکید بر دوری از کلام ورزی و تعالیم متکلمان و یا اصحاب رأی، آموزشهای او درباره زهد ورزی و ورع است؛ به گونه ای که می توان یکی از مهمترین خصیصه های شکل دهنده هویت اولیه حلقه شاگردان احمد بن حنبل را که به تدریج در طی یکی دو سده آینده به مذهب احمد بن حنبل و "مذهب حنبلی" نامدار شد، تأکید بر زهد ورزی دانست. او با گرایشهای صوفیانه ای که آنان را بر تبعیت از "سنت" نمی دانست سخت مخالف بود. برای احمد بن حنبل یک معیار مهم در همه چیز، در باور و در عمل حرف نخست را می زد: تبعیت از "سنت" و اجتناب از انواع "بدعت". به گواه غالب اندیشمندان و متفکران سهم ابن حنبل در تکوین و تاسیس فرقه اهل حدیث بیش از همه اهالی اهل سنت می باشد. (جعفریان، همان: 163) "سنت" باوری احمد حتی او را به مخالفت با پاره ای از گرایشهای اجتهادی برخی از علمای اهل سنت نیز واداشت و در این راستا تأکیدی فراتر از آنچه آن ها بر حدیث

داشتند باور او را در فقه شکل می داد؛ با این همه تلاش برای نشان دادن او در جایگاه "فقیه اصحاب حدیث" و در نهایت تشکیل مذهبی فقهی به نام او بیش از آنکه مرهون وجود او باشد مرهون تحولات تاریخی و تلاشهای وفاداران او بود که زمینه های سیاسی و اجتماعی یکصد سال بعد بغداد به آنان این فرصت را داد تا از گفتارها و "روایات" مختلف احمد، "مذهب" او را بر سازند. سیره نویسان حنبلی احمد بن حنبل، او را بر خلاف آنچه مخالفانش و حتی از میان سنیان می خواسته اند از وی به تصویر کشند شخصیتی می دانند که به ویژه با نقشی که در "محنه" و در مقاومت در برابر اراده خلافت عباسی از خود نشان داد و نیز به دلیل تأکیدی که بر مقابله با "بدعت" ها داشته است موجبات احیای اسلام را فراهم کرده است. بدین ترتیب او نماینده اصیل تفکر "سنت" محوری قلمداد می شود که از یک سو با خلافت عباسی دورانش که از بدعتگرایان حمایت می کرد و باور "خلق قرآن" را به تبعیت از معتزلیان ترویج می نمود؛ از دیگر سو با تأکید بر "سنت" و نفی "بدعت" نه تنها با گروههای مختلف "اهل کلام" و از همه مهمتر معتزله مقابله کرد و در نهایت موجب تضعیف و نابودی آنان در گذر زمان شد بلکه حتی با کسانی در درون اردوگاه اصحاب حدیث که به انحای گوناگون، از نقطه نظر احمد بن حنبل به کلام ورزی و یا انواعی از بدعتهای معتزله و اهل کلام آلوده شده بودند مخالفت خود را ابراز کرد. بدین ترتیب از نظر ایشان او نماینده باورمندی به "مذهب سلف" است. (رضوانی: 1384، 511)

5- حنبلی گری به مثابه نماینده عقیدتی اصحاب حدیث

دهها سال و بلکه یکی دو قرن گذشت تا آنکه حنابله به تدریج دست برتر را در کنترل گروههای فشار و ساماندهی آنان علیه معتزله و شیعه در بغداد یافتند و با سازماندهی اجتماعی و سیاسی و مذهبی خود در طی روندی تاریخی توانستند حنبلی گری را به یک مذهب به مثابه نماینده فکری و عقیدتی اصحاب حدیث تبدیل کنند و آن را نماینده تمام عیار "مذهب سلف" قلمداد نمایند. به دیگر سخن درست است که مقاومت احمد بن حنبل در برابر تحمیل عقاید معتزلیان از سوی دستگاه خلافت، قدرت اصحاب حدیث را فزونی بخشید و آنان را هویتی مشخص در برابر دیگر گروههای رقیب داد، اما تبدیل شدن مذهب اعتقادی احمد بن حنبل به مذهب "مختار" اصحاب حدیث و همچنین معرفی فقه او به عنوان یک مذهب فقهی در کنار دیگر مذاهب فقهی اسلامی حاصل دو سده تلاش پیگیر بود؛ دورانی که آغاز آن همراهی و همدلی جانشین خلیفه واثق، یعنی المتوکل با آنان بود و به ویژه با شکل گیری جریانهای اجتماعی و گروههای فشار در میان اقشار عامه بغداد و از آن جمله گاه در شکل مقابله با دستگاه خلیفه و یا قدرتهای مستقر پایتخت (مانند آل بویه) و تبدیل شدن پیروان احمد بن حنبل به تهدیدی در برابر سلطه سیاسی و در برابر قدرتهای دینی و مذهبی گروههای دیگر متخاصم (و از آن جمله شورشهای کسانی مانند ابو محمد بربهاری و همچنین اقدام خلیفه القادر در سال 420 ق در تحمیل اعتقادات حنبلی گرایان و مقابله سخت با شیعه و معتزله) ادامه یافت و در نهایت در کنار دیگر عوامل به استقرار و تثبیت "مذهب حنبلی"

ترديدی در اين نيست که احمد بن حنبل یک عقیده مند به مذهب "سلف صالح" بود اما او را نمی توان یک "سلفی" دانست، چرا که مذهب سلف با او و در جریان محنه و در بستری از تحولات تازه هویت مستقل گرفت. او چه در هنگام مبارزه اعتقادی و مخالفت با گروههایی که به نظرش "اهل بدعت" بودند و چه در روند مقابله با دستگاه خلافت عباسی آنگاه که عباسیان در جریان محنه قصد داشتند اراده خود را بر بخشی از نمایندگان طبقه "اهل علم" تحمیل کنند و چه در تأکید خودش و حلقه هوادارش بر زندگی بر مدار "زهد" و "ورع" تنها به یک چیز می اندیشید و باید او را نماینده آن تفکر به شمار آورد و آن "پاک اندیشی" دینی بود و مقابله با هر گونه تفسیر و "تأویل" دین و شریعت در قالب تأملات مختلف کلامی و محافظتش بر ظاهر الفاظ شریعت بی هیچ کم و یا زیاد. او فضای فکری و مذهبی و سیاسی و اجتماعی بغداد را در عصر "نهضت ترجمه" انحراف از دین و "سنت" و خطری اساسی برای بنیاد شریعت و مقابله با وضع موجود را وظیفه اصلی خود برای بازگشت به پاک اندیشی دینی و "خلوص" مذهبی می دانست. (رضواني ،همان :517)

احمد هر گونه بحث درباره آنچه در سنت آمده بود را ناروا می انگاشت و حتی پرسش از کیفیت و جزئیات آنچه مدلول الفاظ حدیث بود را اگر به معنی دخالت دادن عوامل بیگانه و از آن جمله سازو کارهای خرد انسانی در امر قدسی می دید را بر نمی تابید . بنابراین حتی به شاگردانش می گفت مخالف "مخلوق" دانستن قرآن باشید چرا که سلف چنین گفته است اما اجازه ندارید بگویید قرآن "قدیم" است، چرا که این نیز خروج از دایره الفاظی است که به ما رسیده است. تنها باید گفت قرآن غیر مخلوق است؛ همین و بس بدون هیچ گونه تفسیری. (رضواني :همان)

شیوه و مسلک ابن تیمیه

پدرش او را برای رسیدن به اجتهاد و نشستن بر کرسی درس آماده کرد. تا آن که بعد از وفات پدرش بر کرسی تدریس در مسجد جامع دمشق نشست و درسش را در زمینههای مختلف؛ از قبیل: تفسیر، فقه و عقاید گسترش داد. لکن به خاطر کج سلیقگی و انحرافی که داشت درصدد مخالفت با عقاید رایج مسلمین برآمد و با تمام مذاهب رایج در آن زمان به مخالفت برخاست. فتاوا و نظرات اعتقادی و فقهی اش برای او مشکل ساز شد. در جواب نامهها و سخنان خود اعتقاداتش را که با عقاید عموم مسلمین سازگاری نداشت از قبیل تجسیم، حرمت زیارت قبور اولیا، حرمت استغاثه به ارواح اولیای خدا، حرمت شفاعت، حرمت توسل و ... ابراز میکرد. وقتی افکار و عقاید او به علمای عصرش رسید با او به مخالفت برخاسته و از نشر آن ممانعت کردند.

ابن تیمیه در سال 718 هـ.ق در شام، کرسی تدریس و افتاء را بر عهده گرفت و در آن جا نیز فتاوا و عقاید نادر خود را مطرح نمود. این خبر به گوش علما و قضات و دستگاه حاکم رسید، او را خواستند و در قلعه‌ای به مدت پنج ماه حبس نمودند. سرانجام روز دوشنبه، عاشرای سال 721 هـ.ق از قلعه آزاد شد. پس از آزاد شدن تا سال 726 هـ.ق بر کرسی تدریس قرار داشت. باز هم به خاطر اصرار بر افکار خود و نشر آن، در همان قلعه سابق محبوس و تحت نظر قرار گرفت. در آن مدت مشغول تصنیف شد، ولی بعد از مدتی از نوشتن و مطالعه ممنوع گشت، و هر نوع کتاب، قلم و دواتی که نزد او بود، از او گرفته شد. (لمبتون، 1389: 369) یافعی میگوید: ابن تیمیه در همان قلعه از دار دنیا رفت؛ در حالی که پنج ماه قبل از وفاتش از دوات و کاغذ محروم شده بود.

عصر ظهور ابن تیمیه

پیشرفت اسلام در اروپا و شکست اندلس برای غرب صلیبی بسیار تلخ و ناگوار بود، ولذا آنان را به فکر و اندیشه انتقام واداشت و در سالهای پایانی قرن پنجم، پاپ روم، با فرمان حمله به فلسطین (قبله اول اسلام)، صدها هزار مسیحی بر افروخته از کینه دیرینه صلیب بر ضد توحید از اروپا به راه افتادند تا قدس را قتلگاه مسلمانان سازند و به دنبال آن در جنگهای مشهور صلیبی که حدود 200 سال (489-690) به طول انجامید، میلیون ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. در همان زمانی که مصر و شام سخت با صلیبیان درگیر بودند، امت اسلامی با طوفانی مهیتر؛ یعنی حمله مغولان به رهبری چنگیز مواجه گردید که آثار ارزشمند اسلامی را نابود و یا غارت کردند (رضوانی، 1387: 44). پنجاه سال بعد از آن (656 هـ.ق) توسط هلاکو نواده چنگیز، بغداد به خاک و خون کشیده شد و طومار خلافت عباسی در هم پیچید. و سپس بر حلب و موصل (660-657 هـ.ق) همان بلا را آورد که بر بغداد وارد کرده بود. گفتنی است که در طول سلطه مغول، فرستادگان سلاطین همواره میکوشیدند با جلب نظر مغولان و همدستی با آنان، امت اسلامی را از هر سو تار و مار کنند. افزون بر این که مادر و همسر هلاکو و سردار بزرگش در شامات (کینو بوقا) مسیحی بودند. ابا قحان (680-663 هـ.ق) فرزند هلاکو با دختر امپراتور روم شرقی ازدواج کرد و با پاپ و سلاطین فرانسه و انگلیس بر ضد مسلمین متحد شدند و به مصر و شام لشکر کشیدند. از همه بدتر (ارغون) -نوه هلاکو (690-683) به وسوسه وزیر یهودیاش سعدالدوله ابهری در اندیشه تسخیر مکه و تبدیل به بت خانه افتاد و مقدمات این دسیسه را نیز فراهم ساخت، که خوشبختانه با بیماری ارغون و قتل سعدالدوله آن فتنه بزرگ عملی نشد. (راوندی، ج8، 1374: 125)

در چنین زمان حساسی که کشورهای اسلامی در تب و تاب این درگیریهای ویرانگر میسوخت و مسلمانان مورد حمله ناجوانمردانه شرق و غرب قرار گرفته بودند، ابن تیمیه مؤسس اندیشه های وهابیت دست به نشر افکار خود زد و شکافی تازه در امت اسلامی ایجاد کرد.

روش سیاسی ابن تیمیه

ابن تیمیه با ابداع افکاری بر خلاف عموم مسلمین از صدر اسلام تا زمان خود و تکفیر آنان، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین شد؛ خصوصاً با در نظر گرفتن وضع سیاسی آن عصر؛ زیرا سرزمین های اسلامی از هر طرف مورد هجوم و غارت دشمنان سرسخت اسلام و مسلمین قرار گرفته بود. در آن زمان که مسلمین احتیاج مبرمی به اتحاد و یک پارچگی داشتند، ابن تیمیه با عناد تمام شروع به نشر افکار خرافی و انحرافی خود نمود و هرکسی که با افکار او مخالفت میکرد او را به کفر و شرک و زندقه متهم میساخت. بنابراین همراه با مریدانی که پیدا کرده بود، سبب ایجاد اختلاف بین مسلمین گشت. (رضوانی، همان) برخی از فتاوا و آرای ابن تیمیه تحت تاثیر اندیشه های ابن حنبل:

- 1- تحریم نماز و دعا در کنار قبور اولیاء
- 2- تحریم زیارت قبور متبرکه معصومین.
- 3- تحریم استغاثه به غیر خدا.
- 4- تحریم برپایی مراسم و مناسک دینی مذهبی
- 5- نسبت دادن به جسمیت به خدا
- 6- عملکرد ابن تیمیه در مورد قرآن: در مورد قرآن کریم و تفسیر آن، اعتقادات و عملکردهایی دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم (تبار شناسی جریان وهابیت، 1389: 40):

الف) وی آیات صفات را تفسیر جسمانی کرده و نسبت به آیاتی که ذات خداوند را از جسمانیت منزّه ساخته بی اعتنائی کرده است که این روش و طریقه اهل حدیث و مشبّهه و حشویه است.

ب) او معتقد است که آیات متشابه در قرآن وجود ندارد و مدّعی است که تمام آیات قرآن از محکّمات است و تشابه، امری است نسبی، با وجود آن که قرآن تصریح به وجود آیات متشابه در خود دارد، آنجا که می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ...».

ج) تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم به احادیث ضعیف السند، بلکه با اسرائیلیات از احادیث، همانند تفسیر آیات 189 تا 190 از سوره اعراف با قصه اسرائیلی و قبیح که لایق شأن حضرت آدم و حوا (ع) نیست از جمله خصوصیات اوست.

د) او تفاسیری که در بردارنده احادیث ضعیف السند و اسرائیلیات بوده، ترجیح داده و بر آن اعتماد می‌کند، و در مقابل تفاسیر ارزشمندی را که آرای مخالف معتقد او در تجسیم و تشبیه را نقل کرده اند، یا این که آراء و معتقدات شیعه دوازده امامی را ذکر کرده اند را رها می‌کند، که از قسم اوّل می‌توان به تفسیر طبری به نام «جامع البیان» اشاره کرده و از قسم دوم می‌توان تفسیر کشّاف را نام برد.

7- توسعه در عنوان شرک:

الف) ابن تیمیه می‌گوید: «بنای بر اهل قبور از اعمال مشرکین است».

ب) او می‌گوید: «اگر کسی بگوید از پیامبر(ص) به جهت نزدیکی به خدا می‌خواهم تا شفیع من در این امور باشد، این از کارهای مشرکان است»

ج) وی می‌گوید: «اگر کسی به شخصی که از دنیا رفته بگوید: مرا دریاب، مرا کمک کن، از من شفاعت نما، مرا بر دشمنم پیروز گردان، و امثال این درخواستها که تنها خدا بر آن قادر است، اینها از اقسام شرک است».

و در جای دیگر می‌گوید: «اگر کسی چنین گوید باید توبه کند و گرنه کشتنش واجب است».

8- توسعه در عنوان بدعت

او هر گونه نوآوری در دین و استفاده کردن از اسلوب های جدید در دین را بدعت دانسته و آن را به ضلالت نسبت می‌دهد:

الف) او می‌گوید: «مشاهدی که بر روی قبر صالحین و انبیا از اهل بیت و عامه بنا شده، همه از بدعت های حرامی است که در دین اسلام وارد شده است»

ب) ابن تیمیه در مورد برپایی مراسم جشن در اعیاد و ولادت بزرگان دین می‌گوید: «اعیاد، شریعتی از شرایع است که در آن باید از دستورات متابعت نمود، نه آن که بدعت گذاری کرد. و این عمل همانند اعمال نصارا است که حوادث عیسی را عید می‌گیرند.»

مبانی اندیشه های سیاسی ابن تیمیه

اثر سياسي اصلي ابن تيميه ، الكتاب السياسي الشرعيه بود ، که در سال هاي 1311-15 نوشته شد . سياست او ملهم از اين برداشت بود که شريعت با توجه به رسالت فراگير آن ، بايد به روز باشد . ابن تيميه برخلاف اسلاف خود و شيوه امتناع شکوه آميز آنان از سياست ، کوشيد خلوص معنوي سنت حنبلي را با بکارگيري شريعت در موضوعات حکومتي ، محقق سازد . (بلک ، 1386 : 249)

از نظر او هدف ، حکومت ديني مي باشد . يعني رساله ابن تيميه بر همين عنوان استوار بود و استدلال ميکنند که خداوند علم و قلم را که وظيفه آن رسالت و اقناع است به قدرت و شمشير که وظيفه آن فتح و تسلط است ملحق ساخته و در نتيجه اسلام از دو دين وحياتي ديگر برتر است زيرا آنها دين را بدون تلاش براي تحقق شرايط لازم براي آن يعني قدرت جهاد و منابع مالي مطرح مي سازند . به اعتقاد او سفل جهان امروز آن است که از يك سو حاکمان فکر مي کنند مي توانند اهداف مادي را با زور ، جاه طلبي و نفع طلبي محقق سازند و از سوي ديگر دينداران مي انديشند مي توانند اهداف روحاني خود را از طريق پارسايي محض محقق کنند . بدین ترتيب آنان از مشارکت در حيات سياسي امتناع و ديگران را منع مي کنند . (بلک ، همان : 249)

ابن تيميه بر اين تاکيد داشت که بدون قدرت دولت نمي توان به دين عمل نمود . وظيفه دين امر به معروف و نهي از منکر ، جز با استفاده از زور و قدرت قابل تحقق نيست (بلک ، همان : 250) ابن تيميه اين نکته را از منظر اسلام به اثبات رسانيد که مطابق برداشت ما از شرع آنچه را فعاليت و مناصب سياسي مي ناميم در زمره امانت و ولايت است ، بدین ترتيب وظيفه اعاده امانت به صاحبانش به عهده مناصب سياسي است .

نکته کليدي ديگر در اندیشه ابن تيميه لزوم بکارگيري عنصر خشونت و زور در يك حکومت خوب مي باشد . او تاکيد داشت که حتي اگر مجرمي توبه کند لازم است مقامات حدود شرعي را به طور کامل بر او اجراي نمايند اين موجب انگيزه اطاعت از خداوند در او مي شود . (بلک ، همان : 250)

از نظر او حاکم بايد در اجراي فرامين الهي بايد بي رحم و سنگدل باشد زيرا دين در خطر است . او بر وظيفه جهاد براي بندگي از حج هم سخت گير تر بود (بلک ، همان : 455)

در سراسر کتاب السياسي الشرعيه مساله نياز به قدرت فاعله براي حفظ آيين برقراري نظم همچون رشته اي اساسي جريان دارد ، ابن تيميه اين سخن را از علي (ع) نقل مي کند که مردم به امير نياز دارند چه عادل و چه فاجر و توجيه امام طالم همان اجراي فرامين الهي است . (لمبتون ، همان : 371)

اگر بخواهیم نفوذ وهابیت را در افغانستان بررسی کنیم، چاره‌ای جز نشانه‌شناسی اندیشه‌های آنها وجود ندارد؛ چون، به سختی میتوان، جماعتی را یافت که به صورت علنی و با آرم و نشان خود را وهابی بنامند؛ اما در این امر نیز تردیدی نیست که اندیشه‌های این فرقه، به صورتهای مختلف، بخشی از اندیشه‌ای رایج در افغانستان شده است و در مناطق زیادی نفوذ نموده است؛ ما این نشانه‌ها را در موارد ذیل می‌دانیم و معتقدیم که این موارد، جزء شاخصه‌های اصلی اندیشه‌ای وهابیت محسوب شده و می‌تواند معیار نفوذ اندیشه‌ای آنان در افغانستان باشد:

الف- تلاش در جهت تصاحب قدرت

ب- اجرای شریعت ادعایی

ج- برگشت به سیره سلف (بر اساس برداشت خاص خود)

د- تکفیر مخالفان

اندیشه و تفکر فرقه وهابیت، چهار ویژگی اصلی فوق را دارد، که با تحلیل و تفسیر این ویژگی و تطبیق رفتارهای بعضی از جریان‌های مذهبی، سیاسی و نظامی موجود، در افغانستان، به یک جمع بندی منتهی خواهند شد که خود، معیار قضاوت قرار بگیرند؛ در جهت ابراز نظر و تحلیل این موضوع که آیا در سرزمین اسلامی افغانستان، جریان افراطی و انحرافی وهابیت وجود دارد یا خیر؟ اگر وجود دارد، در چه مناطقی، در میان کدام قوم و به چه میزانی؟

عوامل و نحوه نفوذ وهابیت در افغانستان:

در میان تمامی علل مختلفی که می‌توان، برای نفوذ وهابیت، در افغانستان برشمرد، یک عامل بیش از همه نقش دارد و آن این که معمولاً عالمان دینی افغانستان (دیوبند)، در مدارس و دانشگاه‌های کشورهای، چون: عربستان، پاکستان، یمن، هند و اندکی در مصر (الازهر) تحصیل کرده و می‌کنند. (تمنا،

عنصر شتاب دهنده^{۱۱}ی دیگر ورود عناصر مبارز، تحت عنوان کمک به جهاد افغانستان، از کشورهای عربی بود که در سال^{۱۲}های میانی اشغال افغانستان، از سوی اتحاد شوروی سابق، رخ داد؛ نمونه^{۱۳}های بارز آن، تشکیل ترکیب طالبان افغانستان و افراطیون سلفی مذهب عرب در افغانستان، "القاعده" به رهبری "اسامه بن لادن" بود که بدون اینکه به لحاظ مذهبی، کوچکترین تنشی به وجود آورد، از آماده بودن فضا، برای پذیرش اندیشه^{۱۴}های وهابیت در افغانستان حکایت دارد.

از دیگر عوامل تسریع کننده^{۱۵}ی نفوذ وهابیت در افغانستان، می^{۱۶}توان، از سازگاری خلق و خوی مردمان ساکن در جنوب و شرق کشور، با افراط گرایی^{۱۷}های وهابیت نام برد. (تمنا، ۱۳۸۷: ۶۲).

هم چنین سازمان اطلاعات ارتش پاکستان که سنتزی از گرایش^{۱۸}های اسلامگرایانه و مبتنی بر عصبیت^{۱۹}های قومی و گرایش^{۲۰}های غربی، ارتباط بسیار نزدیک با حکومت^{۲۱}های عرب منطقه، از جمله عربستان است و از سوی دیگر، آستینی، برای دست غربیان نیز به حساب می^{۲۲}آید. به احتمال زیاد، این سازمان، منافع پاکستان را در این می^{۲۳}دید که از سوی از پولهای گزاف و بادآورده^{۲۴}ی کشورهای عربی، به بهانه^{۲۵}ی حمایت از گروههای حامی آنها و به صورت واضح، وهابیون برخوردار شود و از سوی دیگر، از وجود این گروهها، برای مقابله با افغانستان و هند که با هر دو کشور، مشکل تاریخی سرزمینی دارد، بهره ببرد.

به این دلیل، می^{۲۶}بینیم، در دوران جهاد افغانستان، گروههای تندرو، فقط، در داخل افغانستان رشد نکردند؛ بلکه، خاک پاکستان، فضای مناسبتری، برای لانه سازی آنها گردید و دیری نپایید که به یکی از مراکز عمده^{۲۷}ی افراط گرایی بدل گردید.

مشابهت^{۲۸}های طالبان و فرقه^{۲۹}ی وهابیت

استحاله^{۳۰}ی تدریجی فکری بعضی از اقوام ساکن در افغانستان، در اندیشه^{۳۱}ی وهابیگری موجب

گردیده است که تشابهات فکری و رفتاری بسیاری، میان گروه طالبان و وهابیون به وجود آیند که در ذیل، به برخی از آنها اشاره می‌شود:

در قلمرو اندیشه

طرز تفکر و اندیشه‌ی گروه طالبان، در بسیاری از موارد، با نوع اندیشه‌ی فرقه‌ی وهابیت مشابهت دارد زیرا به چند مورد اشاره می‌شود:

1- تصاحب قدرت

2- ادعای اجرای شریعت

3- حکومت از آن خدا است (فادری، 1385: 64)

4- برگشت به سیره‌ی سلف (تمنا، 1387: 64)

5- تکفیر مخالفان (هارزدن، 1379: 88)

تأثیر وهابیت در پاکستان به عنوان یکی دیگر از بسترهای واگرایی در جهان اسلام

یکی از فرقه‌های مذهبی موثر در پاکستان، فرقه‌ی وهابیت است. پس از استقلال پاکستان، چند عامل مهم در ترویج اندیشه‌ی وهابی در پاکستان مؤثر افتاد، که مهم‌ترین آنها روابط گسترده با عربستان بود. این روابط از دوره‌ی حکومت «ذوالفقار علی بوتو» وارد مرحله‌ی نوینی شد و در دوره‌ی ژنرال "ضیاءالحق" به اوج خود رسید. وهابیان سعودی از شهریورماه 1368، به بهانه‌ی کمک‌های آموزشی و انسان دوستانه به مهاجران افغان ایالت بلوچستان، مراکز متعددی تحت عنوان "مؤسسه الدعوه الاسلامیه"، "اداره الاسراء"، "مؤسسه مکه المکرمه الخیریه" و "مؤسسه مسلم" تأسیس کردند و از طریق کمک‌های مالی، فرهنگ ضدشیعی وهابیت و سیاست‌های خود را تبلیغ می‌کردند. وهابیون همچنین، به شیوه‌های مثل توزیع کتاب، جلسات سخنرانی، فیلم، نوار و عکس، به آوارگان و مهاجران سنی مذهب مقیم ایالت آموزش می‌دادند. وهابیان از این راه در پاکستان به ترویج افکار و اندیشه‌ی‌های "محمد بن عبدالوهاب" می‌پرداختند. از مهم‌ترین اصول مذهب وهابیون، تفکیر هر مسلمانی است که با عقیده‌ی

آنان هم رأی نباشد. احزاب و گروه‌های زیادی در پاکستان وجود دارند که طرفدار وهابیت هستند و عربستان سعودی نیز کمک‌های مالی زیادی به این احزاب می‌کند. (اسماعیلی و دیگران، همان: 95)

حزب جماعت اسلامی، جمعیت اهل حدیث، جمعیت علمای اسلام، حرکت المجاهدین کشمیر، حزب جماعت اسلامی کشمیر و سپاه صحابه از جمله این احزاب هستند.

در سال 2004، بنیاد گرایان اهل تسنن، از طریق ارتباط برقرار کردن با برخی از سازمان‌های شبه نظامی مانند "سپاه صحابه" پاکستان، دست به قتل‌های هدفمند زدند، این قتل‌ها مسلمانان شیعه، مسیحیان، احمدیان و دیگر اقلیت‌های دینی را در بر می‌گرفت.

به گفته‌ی "ایجاز الحق" فرزند ضیاء الحق، که قبلاً وزیر امور مذهبی پاکستان بوده است، از کل مدارس مذهبی موجود در پاکستان، 8000 مدرسه زیر نظر سازمان‌های دیوبندی، 1800 مدرسه زیرنظر سازمان‌های بریلوی، 400 مدرسه زیرنظر سازمان‌های اهل حدیث، 382 مدرسه زیرنظر سازمان‌های شیعه و 1200 مدرسه زیرنظر جماعت اسلامی پاکستان فعالیت می‌کنند. (اسماعیلی و دیگران، همان)

کارکرد اصلی بخشی از این مدارس، آموزش نیروهای تندرو اسلام گرا است و به دانش آموزان و دانشجویان (طالبان) عمدتاً آموزش‌های مذهبی داده می‌شود، ولی دیگر علوم و حتی رایانه نیز تدریس می‌شود. در مدارس مذهبی پاکستان که تحت کنترل سازمان‌های بنیادگرای افراطی است، زبان رسمی، زبان عربی است و مفاد آموزشی مدارس نیز کاملاً مذهبی است. این دسته از مدارس دارای شعبه‌های فرعی هستند که در آن نیروهای اسلام‌گرا آموزش نظامی نیز می‌بینند.

مدارس مذهبی بنیادگرای افراطی عمدتاً محصول پس از دهه 1980 هستند. چهار عامل اساسی در رشد مدارس مذهبی در پاکستان نقش داشته اند. که از آن جمله می‌توان به قدرت یافتن ژنرال ضیاء الحق، بحران کشمیر، بحران افغانستان و انقلاب اسلامی ایران اشاره کرد. در حقیقت، فرقه‌های وهابی و دیوبندی به منظور گسترش اندیشه‌های خود در میان مردم، به ویژه جوانان دست به ایجاد مدارس مذهبی زدند و برای توسعه هرچه بیشتر این مراکز تلاش کردند، به طوری که در حال حاضر حدود 10 هزار مدرسه دینی در سرتاسر پاکستان وجود دارد، که گفته می‌شود احساسات فرقه گرایی را در میان طلاب خویش تقویت می‌کنند. این مراکز- به ظاهر آموزشی- توسط اعضای احزاب مذهبی و به منظور جذب نیروهای جوان برای جهاد در افغانستان و سایر کشورها به کار گرفته می‌شدند.

در مناطق قبیله‌ای پاکستان نیز از مدارس مذهبی برای اهدافی غیر از آموزش و پرورش مثل ذخیره کردن جیره‌های سرقت شده از سازمان‌های غیردولتی و انبار اسلحه، استفاده می‌شود. بنابراین،

مدارس مذهبی پاکستان به عنوان موتور رشد و حرکت پرشتاب و هابی گری، به ویژه در شکل طالبان‌نیزم آن در منطقه محسوب می‌شود. در هیچ جای دنیا بستری مساعدتر از پاکستان برای رشد مدارس مذهبی و ترویج نامحدود و کنترل اندیشه‌های رادیکال وجود ندارد. در این کشور مدارس اکنون چنان عمق اجتماعی پیدا کرده اند که شاید بتوان گفت با وضعیت موجود، هیچ شانس برای برخورد جدی و کنترل آنها برای دولت پاکستان وجود نداشته باشد.

نتیجه گیری و ارئه پیشنهادات

وحدت اسلامی، مقوله‌ای بسیار جدی در عصر حاضر به شمار می‌رود. اگرچه موضوع همگرایی اسلامی و به تعبیری وحدت اسلامی از صدر اسلام مطرح بوده، لیکن در یکی- دو قرن اخیر با حضور قدرت‌های خارجی در محدوده کشورهای اسلامی، مفهوم روشن تری یافته است. حوزه‌ای تفکر دینی، آنچنان گسترده است که مسلمانان باید با هر سلیقه و نگرشی همدیگر را پذیرا بوده، نسبت به هم مهربان و دلسوز باشند. توجه رهبران دینی به این مقوله همان چیزی است که باعث همگرایی و وحدت می‌باشد با استناد به آموزه‌های قرآن کریم و سنت نبوی، نکات ذیل راهکار عملی به منظر تشنج زدایی و حفظ بنیان‌های وحدت اسلامی مسوب می‌شود:

1- عدم سب: قرآن کریم در سوره انعام آیه 108 حتی دشنام دادن به سران کفر و نفاق را هم منع می‌فرماید. متأسفانه آنچه که در دوره اموی رخ داد، حرمت شکنی توسط تفرقه افکنان بود تا اینکه عمر بن عبدالعزیز به طور جدی از سب حضرت علی (ع) ممانعت به عمل آورد.

2- تهمت زدایی: نویسندگان منتسب به شیعه و یا سنی هریک به قصد خدمت به مذهب و یا به نیت تشدید تفرقه، کتاب‌هایی منتشر می‌نمایند که اساساً یک حرکت ضد ارزشی به شمار می‌رود.

3- برائت از تندروها: یکی از سدهای اساسی وحدت و همگرایی، همانا تندروهای هریک از دو مذهب مذکور است. هر گروهی که به نام مذهب دچار جنایت‌های وحشتناک غیرانسانی می‌شود، پیرو واقعی آن مذهب به شمار نمی‌رود. یکی از مصداق‌های افراط گرایی؛ منش‌ها و شیوه‌های طالبان‌نیزستی و اباحه خون سایر مسلمانان است.

4- بازخوانی متون: جهت استقرار همگرایی بین فرق اسلامی، لازم است متون کلاسیک دوباره بازخوانی شود. آنگاه به جای تکیه بر مفترقات مکتوب در متون کهن، موارد اتفاق فریقین اشاعه پیدا کند.

این بازخوانی به ویژه در کتاب‌های تاریخی مرتبط با عصر خلفای راشدین، شروح مختلف کتاب‌های فقهی که در دوره‌های تاریخی مختلف نگارش یافته، مهم به نظر می‌رسد.

5- نفی اقتدار تندروها: یکی از نمادهای این موضوع، موضع‌گیری‌های تند طالبان و القاعده، داعش و... صدور فتوای حرمت جان و مال مسلمانان شیعه از مصادیق تلخ اقتدار تندروها است. صدور فتوای متضاد علمای فریقین در قرون گذشته بین شیبان‌ها و صفویه از شواهد تلخ تاریخی به شمار می‌رود.

6- اقتدار یابی: مسلمانان در عصر تکنولوژی باید نمونه‌ای مقتدر و توانمند از لحاظ علمی، تولید علم و تبدیل آن به ثروت و فناوری باشند. آن نکته‌ای که در کلام رهبر معظم انقلاب، به جنبش نرم افزایش تعبیر شده است.

7- وحدت عملی: وحدت عملی باید از حیطه‌ی سخن و شعار فراتر رفته، نمادهای واقعی آن در زندگی مسلمانان هویدا گردد. در این صورت می‌توان امیدوار بود که وحدت اسلامی، مفهوم‌های واقعی خود را یافته و در بین اقشار مختلف جامعه رسوخ پیدا خواهد کرد. صدور فتوای امام خمینی (ره) در خصوص انجام مناسب برای شیعیان، مطابق شیوه‌های مرسوم در بین اهل سنت و جماعت، ناشی از همان نگرش وحدت‌گرایانه بوده است.

آنچه مسلم است وهابیت در ذات خود نافی تمامی اصول وحدت‌گرایانه در تفکر اسلامی است. وهابیت با خود بر حق‌پنداری و رویه‌ی رادیکال و خشن و غیرانسانی که نسبت به پیروان سایر مذاهب در پیش گرفته است، مصداق روشنی از تفرقه افکنی در جهان اسلام محسوب می‌شود.

وهابیت در کشورهای منطقه بیش از آنکه از دل مذهب برآمده باشد ناشی از تحولات منطقه‌ای پیرامونی کشورها و نحوه‌ی مواجهه‌ی دولت با آنها بوده است. مذهب فی‌نفسه مولد خشونت نیست و نمی‌توان با استناد به گزاره‌های متنی آن، در پی پاسخی روشن است به این پرسش بود که چرا افراط‌گرایی و خشونت طلبی در کشورهای مسلمان‌نژاد چون پاکستان و افغانستان، سوریه و عراق به وجود آمده و گسترش یافته است.

فهرست منابع

- دینانی، غلامحسین، 1389، ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، تهران، انتشارات طرح نو، چ 5
- لمبتون، ان. کی. اس، 1389، دولت و حکومت در اسلام، ترجمه دکتر محمد مهدی فقیهی، تهران، انتشارات شغیعی، چ 4
- بلک، آنتونی، 1386، تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام، ترجمه محمد حسین وقار، تهران، انتشارات اطلاعات، چ 5
- حنا الفاخوری، خلیل جور، 1390، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ 9
- جعفریان، رسول، 1379، تحلیلی از تحولات فکری و سیاسی اسلام بعد از رسول اکرم، قم مرکز فرهنگی دفتر نمایندگی رهبری در دانشگاهها
- رضوانی، علی اصغر، 1384، فتنه وهابیت، قم، انتشارات مسجد جمکران، چ 2
- تمنا، قرامرز، 1387، سیاست خارجه آمریکا در افغانستان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی
- تبارشناسی جریان وهابیت، 1393 دفتر تبلیغات اسلامی حوزه، قم
- راوندي، مرتضي، 1374، تاريخ اجتماعي ايران، چ 8، انتشارات طهوري، تهران
- بررسی موانع فکری و ریشه های تاریخی وهابیت و نقش آن در تعارضات کنونی جهان اسلام مطالعه موردی افغانستان، پاکستان، علی محمد اسمعیلی، 1392، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی